

کشف الحق

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی
مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر صمدانی
اعلیٰ الله مقامه الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على فاتح الوجود والوجود في الغيب والشهود وخاتم الانبياء والمرسلين وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .

و بعد ؛ چنین گوید بنده مسکین محمد باقر بن محمد جعفر رحمه الله تعالی که در این اوان محنت اقتران رساله ای به نظر رسید از شخصی نصرانی که خود را ملقب به غیور نموده بود که فی الحقیقه مغرور بوده و آن رساله مشتمل بود بر سیزده فصل و در دوازده فصل آن اصرار زیادی داشته در عدم تحریف تورات و انجیل و اشخاصی چند را اسم برده که به واسطه آن مغرور ، مغرور گشته اند و بعد از مباحثاتی چند با مسلمین ، مسلمین نصرانی شده اند و در فصل سیزدهم کیفیت مریض شدن یکی از متنصرین و وفات او را ذکر کرده و از اول آن رساله تا به آخر فصل سیزدهم چنان وانمود کرده که در مباحثات غلبه با متنصرین مغرور بوده و طرف مقابل مغلوب بوده اند و به خیال خود خواسته که بعضی از مسلمین را مغرور کرده باشد ، غافل از آنکه :

عنقا شکار کس نشود دام باز گیر

کانجا همیشه باد به دست است دام را

پس با نهایت اختصار این مختصر را در جواب آن مغرور نگاشته و اسم آن را «کشف الحق» گذاشته و اگر کسی طالب تفصیل است رجوع کند به کتاب «احقاق الحق» که در این امور نوشته شده که اگر آن کتاب نبود در این مختصر به این اختصار قناعت نمی کردم .

پس در این مختصر دو فصل است :

فصل اول در اثبات تحریف تورات و انجیل و امور متعلقه به آنها و فصل دوم در ذکر اثبات نبوت فاتح خاتم صلی الله علیه وآله اجمعین .

فصل اول :

در اثبات تحریف تورات و انجیل و در آن دو مطلب است .

مطلب اول :

در اثبات تحریف تورات است که از همین تورات محرف معلوم می شود .

پس عرض می کنم که در فصل بیست و هفتم از سفر تکوین می گوید : «و واقع شد هنگامی که اسحق پیر شد که چشمانش از دیدن تار شد و پسر بزرگ خود عیسو را خوانده وی را گفت که ای پسر من و او دیگر گفت که اینک حاضرم و گفت که اینک پیر شده ام و روز مردنم را نمی دانم پس حال اسلحه خود را بردار و برو به صحرا و شکاری از برای من صید کن و طعامی از برای من مهیا کن به طوری که میل دارم و بیاور تا بخورم و پیش از وفات تو را برکت دهم . و رفقا زن اسحق آنچه را که او به عیسو گفت شنید پس عیسو به صحرا رفت تا آنکه از برای پدر شکار کند . و رفقا به یعقوب گفت که شنیدم که پدرت به عیسو گفت که از برای من شکاری بکن و بیاور تا بخورم و دعای خیر از برایت بکنم ، پس ای پسر سخن مرا اطاعت کن و برو به گله و بیاور از برای من بزغاله خوبی تا از برای پدرت طعامی ترتیب دهم به طوری که میل دارد و تو از برای او ببر تا بخورد و پیش از وفاتش تو را برکت دهد . و یعقوب به مادرش گفت که

برادرم عیسو مرد مودار است و من ساده هستم احتمال می رود که پدرم مرا مسّ کند و بفهمد که او را فریب داده ام و بر خود به جای برکت لعنت بیاورم. اما مادرش گفت ای پسر لعنت تو بر من باشد فرمان مرا اطاعت کن و برو و بزغالهِ ای بیاور پس رفت و آورد و مادرش طعامی بر حسب میل پدرش ترتیب داد و رفقا لباس مرغوب پسر بزرگ خود عیسو را به پسر کوچک خود یعقوب پوشانید و پوست های آن بزغالهِ را به دست ها و گردن یعقوب بست و طعام و نانی که ترتیب داده بود به دست او داد و او به نزد پدر برد و گفت ای پدر من، و اسحق جواب داد که حاضرم ای پسر، تو کیستی؟ و یعقوب گفت که منم پسر بزرگ تو عیسو به طوری که مرا امر فرمودی کردم. تمنا آنکه بنشینی و از صید من بخوری تا آنکه روح مرا دعای خیر نماید. و اسحق گفت که چه شد که به این زودی شکار کردی؟ یعقوب گفت که خداوند خدای تو در برابرم راست آورد. اسحق به یعقوب گفت که نزدیک من بیا تا تو را مسّ کنم و بدانم که آیا تو عیسو هستی یا نه. پس یعقوب نزدیک پدر آمد و پدر او را مسّ کرد و گفت آواز، آواز یعقوب است اما دست ها دست عیسو است و او را تشخیص نداد زیرا که دست هایش مثل دستهای برادرش عیسو پرمو بود چرا که پوست بزغالهِ بر آن کشیده بود. پس او را برکت داد و گفت آیا خود پسرم عیسو هستی؟ او گفت عیسو هستم و باز گفت بیاور نزدیک من تا بخورم از صید پسر و روحم تو را برکت دهد. و نزد او آورد و خورد و هم شراب را آورد و آشامید. و پدرش اسحق به او گفت که ای پسر نزد من بیا و مرا ببوس و یعقوب نزدیک آمده او را بوسید و اسحق

لباس او را بویید و او را برکت داده گفت بین که راثحه پسر م مثل راثحه زراعتی است که خداوند آن را برکت داده است پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین و فراوانی گندم و شیر و انگور عطا کند و قومها تو را بندگی نمایند و امت ها تو را تعظیم نمایند و مولای برادرانت باش و پسران مادرت تو را کرنش کنند لعنت کننده ات ملعون و دعای خیر کننده ات متبارک باشد.

و واقع شد که بعد از تمام کردن دعای خیر اسحق مر یعقوب را در حین بیرون رفتن یعقوب از حضور پدرش که برادرش عیسو از صید باز آمد و او هم طعامی ترتیب داد به جهت پدرش آورد و به پدرش گفت که برخیز و از صید پسر خود بخور تا آنکه روح به من برکت دهد و پدرش به او گفت تو کیستی؟ او در جواب گفت پسر اول زاده ات عیسو هستم. پس اسحق به لرزش بسیار شدیدی لرزیده گفت کیست و از کجا است آن که صید را صید نموده نزد من آورده و پیش از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم که متبارک هم او خواهد بود، و هنگامی که عیسو سخنان پدر خود را شنید به فریاد عظیم و به زیادتی تلخی فریاد کرده به پدرش گفت که به من هم برکت بده ای پدرم و اسحق گفت برادرت از راه حيله بازی آمده برکت تو را گرفته است. و عیسو گفت که به حقیقت او را یعقوب نامیدند زیرا که این دو بار مرا فریب داده است حق بکوریتم را گرفت و اینک حال برکت مرا گرفته است. و گفت آیا از برای من برکتی را وا گذاشته ای؟ اسحق در جواب عیسو گفت که اینک او را مولای تو گردانیدم و تمامی برادرانش را به او بنده دادم و هم او را به گندم و شیر

انگور تقویت دادم پس از برای تو ای پسر چه بکنم؟ و عیسو به پدرش گفت که ای پدرم آیا تو را یک برکتی هست به تنهائی؟ و به من هم برکت بده ای پدرم و عیسو آواز خود را بلند کرده گریست و پدرش اسحق جواب داده وی را گفت که اینک مسکن تراز فربهی زمین و از بالا شبنم آسمان خواهد بود و به شمشیرت زندگی خواهی نمود و به برادرت بنده خواهی شد و واقع شود هنگامی که قوی شوی پالهنک او را از گردنت خواهی شکست. پس عیسو بر یعقوب به جهت برکتی که پدرش به او داده بود کینه ورزید و عیسو در دل خود گفت که ایام نوحه گری از برای پدرم نزدیک است و برادر خود یعقوب را خواهم کشت.

و به رفقا سخنان پسر بزرگ خود عیسو خبر داده شد و فرستاده پسر کوچک خود یعقوب را احضار نموده وی را گفت که اینک برادرت عیسو به سبب تو خود را تسلی می دهد تا آنکه تو را بکشد. پس حال ای پسر فرمان مرا اطاعت کن و برخاسته به نزد برادرم لابان به حاران فرار نما و با او چند روز بنشین تا خشم برادرت بنشیند که تاغیظ برادرت از تو رفع شود و آنچه که به او کردی فراموش کند آن گاه فرستاده تو را از آنجا خواهم آورد، چرا از هر دوی شما در یک روز محروم بمانم؟»

و در فصل سی و دوم از سفر خروج می گوید: «و هنگام دیدن قوم که موسی در فرود آمدن از کوه درنگ می نماید، آن قوم نزد هارون جمع آمده وی را گفتند که برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند زیرا که این موسی -مردی که ما را از ملک مصر بیرون آورد-

نمی دانیم که وی را چه واقع شد. و هارون به ایشان گفت گوشواره های زرینی که در گوش های زنان و دختران شماست بیرون کرده نزد من بیاورید. پس تمامی قوم گوشواره زرینی که در گوش های ایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته آن را به آلت حکاکی تصویر نموده از آن گوساله ریخته شده ساخت و گفت که ای اسرائیل اینانند خدایان تو که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. پس چون هارون این را دید مذهبی را در برابر آن ساخت و هارون ندا کرده گفت که فردا از برای خداوند عید خواهد بود.

و بامداد سحر خیزی نموده قربانی های سوختنی تقریب نمودند و هدیه های سلامتی نزدیک آوردند و قوم به خصوص اکل و شرب نشستند و برای بازی کردن برخاستند.

و خداوند به موسی فرمود که روانه شده به زیر آبی زیرا که قوم تو که از زمین مصر بیرون آوردی فاسد شدند، بلکه از طریقی که امر فرموده بودم به زودی انحراف ورزیده گوساله ریخته شده از برای خودشان ساختند و به او سجده نمودند و هم برایش قربانی نموده گفتند که ای اسرائیل خدایان تو که تو را از زمین مصر بیرون آورده است اینانند و خداوند به موسی گفت که این قوم را دیده ام که اینک قوم گردنکشی هستند پس مرا واگذار تا آنکه غضبم برایشان شعله ور شده ایشان را تلف نمایم و تو را امت عظیمی سازم اما موسی از خداوند خدای خود درخواست نموده گفت ای خداوند غضب تو چرا بر قومی که ایشان را از زمین مصر با قوت عظیم و دست قوی بیرون آوردی افروخته شده؟ چرا

مصریان متکلم شده بگویند که ایشان را به قصد بدی بیرون آورده است تا آنکه ایشان را در میان کوه ها به قتل رسانیده ایشان را از روی زمین منقرض سازد؟ از شدت قهر خود برگرد و نظر به انزال بلا به قومت تغییرده اراده خود را و بندگان خود ابراهیم و اسحق و اسرائیل را به خاطر آور چونکه به ذات خود برای ایشان قسم یاد کرده ای به ایشان گفتم که ذریه شما را مثل ستاره های آسمان بسیار خواهم کرد و تمامی زمینی که درباره اش گفتم به ذریه شما خواهم داد تا آنکه ابد و وارث آن باشند.

و خداوند نظر به بلائی که گفته بود به قوم خود نازل کند تغییر به اراده اش داد.

و موسی برگشته از کوه به زیر آمد و به دستش دو لوح شهادت، لوح هایی که به مهر دو طرف آنها مکتوب شده هم به این طرف و هم بر آن طرف مرقوم شده بود و آن لوح ها عمل خدا بود و نوشته ای که بر لوح ها حک شده بود مکتوبی خدا بود. و یوشع چون آواز قوم را شنید که می خروشیدند به موسی گفت که در اردو صدای جنگ است و او دیگر گفت که نه آواز غالبان و نه آواز مغلوبان است بلکه من آواز مطربان را می شنوم.

و واقع شد هنگامی که به اردو نزدیک آمد که گوساله و هروله کنندگان را دید، و غضب موسی افروخته شده لوح ها را از دستش انداخت و آنها را به زیر شکست و گوساله ای که ساخته بودند گرفته به آتش سوزاند و آن را تا گرد نمودنش سحق کرد و بر روی آب پاشید و بنی اسرائیل را نوشانید و موسی به هارون گفت که این قوم به تو چه کرده اند که به این

گناه عظیم ایشان را مرتکب گردانیدی؟ و هارون گفت که غضب آقايم افروخته نشود که این قوم را می دانی که مایل به بدی هستند و به من گفتند که از برای ما خدایان بساز که پیشاپیش ما بروند زیرا که این موسی - مردی که ما را از زمین مصر بیرون آورد - نمی دانیم که وی را چه شد؟ و من به ایشان گفتم هر کس که طلا دارد آن را بیرون نماید، پس به من دادند و آن را به آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.

و موسی قوم را دید که برهنه اند زیرا که هارون ایشان را برهنه کرده بود تا در میان دشمنانشان رسوا شوند و موسی به دروازه اردو ایستاده گفت هر که از جانب خداوند است نزد من آید و تمامی پسران لیوی نزد او جمع شدند. او دیگر به ایشان گفت خداوند خدای بنی اسرائیل چنین می فرماید که هر کس شمشیر خود را به کمرش ببندد و در اردو دروازه به دروازه آمد و رفت نماید و هر کس برادر خود و هر کس مصاحب خود و هر کس همسایه خود را به قتل رساند. و پسران لیوی موافق فرمان موسی عمل نمودند و در آن روز از قوم به قدر سه هزار نفر افتادند و کشته شدند و موسی گفت که امروز خودتان را به جهت خداوند تخصیص نمایید بلکه هر کس به خلاف پسر خود و برادر خود، تا که امروز به شما برکتی بدهد.

و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت که شما مرتکب گناه عظیم شدید، پس حال به حضور خداوند برمی آیم شاید که گناه شما را آمرزشی حاصل کنم. و موسی به خداوند باز رفته گفت آوخ این قوم مرتکب گناه عظیم گردیده چون که به جهت خودشان خدایان زرین

ساختند پس حال اگر گناه ایشان را رفع نمائی که خوب، والا تمنا اینکه مرا از کتابی که مکتوب ساختی محو نمائی. و خداوند به موسی گفت هر کس که به من گناه ورزیده است او را از کتاب خود محو می سازم، پس حال روانه شده این قوم را به جایی که به تو گفته بودم هدایت نما اینک فرشته من پیشاپیش تو می رود اما روز انتقام کشیدنم انتقام گناه ایشان را از ایشان خواهم کشید و خداوند قوم را مبتلا ساخت به سبب اینکه گوساله ای که هارون ساخته بود، ساختند.»

عرض می شود که تمام شد موضع حاجت از کتاب مسّی به تورات و تمام منکرات را از کتاب به تفصیل ذکر نکردم به جهت اختصاری که منظور بود و بعضی از تفصیل را در کتاب احقاق الحق ذکر کرده ام هر کس بخواهد به آن کتاب رجوع کند. و در اینجا همین اشاره به آن منکرات می شود؛ مثل شراب خوردن نوح و مست شدن او و کشف عورت او و مثل شراب خوردن لوط و مست شدن او و زنا کردن او با دو دختر خود و دو پسر حرامزاده از آن دو دختر به وجود آمدن از نطفه لوط که در صریح تورات ذکر شده و مثل زنا کردن حضرت داود با زن اوریا و حامله شدن زن اوریا از زنای داود و به قتل آوردن اوریا که مبدا او را رسوا کند و مثل بت پرستی حضرت سلیمان به جهت آنکه سه زن بت پرست گرفته بود و مدتهای مدید سه بت را پرستید به جهت خوشنودی زن های بت پرست خود و مثل زنا کردن هوشع با زن زانیه به امر الهی و زائیدن آن فاحشه سه فرزند حرامزاده را از نطفه زنای هوشع و عجب آنکه زنای او را هم نوشته که به امر الهی بود و مثل امر کردن خدا هوشع را که

نان را با عذره انسان بخور تا علامت باشد که بنی اسرائیل حرام و نجس می خورند و جمیع این منکرات در کتب عهد عتیق موجود است که بسیاری از یهود و نصاری آن کتب را محرف نمی دانند.

پس عرض می کنم و روی خطاب به عقلای اهل روزگار است نه به یهود و نصاری، چرا که هر طایفه ای که در عالم ادعای تدین می کنند همه ادعای حقیقت خود را دارند و هیچ طایفه ای نیست که بگویند دین ما باطل است ولیکن این دین باطل را ما داریم و مردم را به آن دین باطل دعوت می کنیم.

پس خدمت عقلای اهل روزگار عرض می کنم که شما نظر کنید به این حکایت اسحق و یعقوب که در این کتاب مسمی به تورات ثبت است که بر فرضی که این کتاب محرف نباشد باید یعقوب سرکرده دروغگویان و حيله بازان باشد که به دروغ و حيله حق برادر بزرگ را از دست او گرفته و غصب حق او کرده و اگر بنا باشد که دروغگو و حيله باز پیغمبر خدا باشد باید هر کس دروغگوتر و حيله بازتر باشد خدا او را پیغمبر خود قرار دهد و یهود و نصاری نمی توانند بگویند که جایز است در نزد ایشان که پیغمبر و راهنمای ایشان شخص دروغگو و حيله باز باشد پس اگر یهود و نصاری شعوری داشتند باید ممنون و متّ دار باشند نسبت به کسی که اثبات می کند محرف بودن تورات را تا رئیس و بزرگ ایشان که اسرائیل است و بنی اسرائیل، جمیع فخرشان به این است که از اولاده او هستند و از تابعان او هستند، مرد صادق و امینی بوده که خداوند او را برکت داده و اسحق تبریک او نموده، نه آنکه یعقوب

نعوذ بالله مردی دروغگو و خائن و حيله باز بوده چنان که در این تورات
محرّف نوشته شده .

و عرض کردم اگر خداوند دروغگویان و حيله بازان را پیغمبر و راهنمای
خلق خود قرار دهد، باید بلعم باعور اشرف باشد از موسی و عیسی چرا
که ایشان دروغگو و حيله باز نبودند و بلعم دروغگو و حيله باز بود و بنابر
اینکه اسرئیل مردی دروغگو و حيله باز بوده و به دروغ و حيله بازی باید
فخر کرد و متدین شد به دین دروغگویان و حيله بازان و جایز است که
خداوند عالم جل قدسه دروغگویان و حيله بازان را پیغمبر و راهنمای
خلق خود قرار دهد؛ باید نعوذ بالله پیغمبران خدا همیشه دروغگویان و
حيله بازان باشند و صدقی و امانتی در ایشان نباشد نعوذ بالله .

و بر فرضی که تورات محرّف نباشد باید اسحق مرد ساده لوحی باشد که
فریب یعقوب [را خورد] و فریفته او شد و او را تبریک کرد و حق برادر
بزرگ او را به او داد . و بر فرضی که او ساده لوح بود و فریفته دروغ و
حيله یعقوب شد، چرا باید بعد از یافتن دروغگویی و حيله بازی یعقوب
تبریک او را مجری بدارد؟ و چرا حق برادر بزرگ را از برادر کوچک
پس نگرفت و احقاق حق برادر بزرگ او را نکرد؟ آیا در هیچ دینی روا
است که کسی کسی را بفریبد و حق ذی حقی را به دروغ و فریب و حيله
بازی ببرد و بعد از آنکه معلوم شود که حق مال غیری بوده آن حق را
واگذارند به دروغگوی حيله باز و صاحب حق را محروم کنند؟

و بنا بر این که در تورات محرّف ثبت است باید نعوذ بالله که اسحق هم احقاق حق پسر بزرگ خود را نکرده باشد و از راه و رسم احقاق حق کردن بی خبر باشد.

پس اگر یهود و نصاری شعوری داشتند باید ممنون و منّت دار باشند از برای کسی که تورات را محرّف می داند و اثبات تحریف آن را می کند. و اگر یهود و نصاری شعور دارند و می دانند محرّف بودن تورات را و با این حال محض غیرت غیور شده اند و محض عصبیت و حمیت جاهلیت ادعا دارند که تورات محرّف نیست به این بهانه که کتب عهد عتیق سیصد سال قبل از عیسی جمع شده و تمام تورات های بعد و کتب عهد عتیق مطابق با آن کتاب است؛ جواب این بهانه این است که ما فرض می کنیم که اصل نسخه این کتب را شما از تاریخ زمان خود اسحق و یعقوب در دست داشته باشید یا از تاریخ زمان خود موسی در دست داشته باشید نه سیصد سال قبل از عیسی آیا روا می دارید که یعقوب شخص دروغگو و حيله باز بوده باشد؟ و روا می دارید که شخص دروغگوی حيله باز راهنمای شما باشد؟ و آیا روا می دارید که اسحق تمکین دروغگویی او را و حيله بازی او را کرده باشد و حق پسر بزرگ خود را به او واگذارده باشد؟

و اگر اینها را روا می دارید از برای اسحق و یعقوب محض عصبیت جاهلانه و محض غیرت جاهلانه غیور شده اید. و بر صاحبان انصاف و متدینین واقعی که دروغگویان و حيله بازان را پیغمبر و راهنمای خلق نمی دانند مخفی نیست غیرت و حمیت شما، و اسحق و یعقوب را

معصوم و مطهر می دانند و ایشان را دروغگو و حيله باز نمی دانند و می دانند که خداوند عالم جل شأنه دروغگو و حيله باز را پیغمبر خود نمی کند و می دانند که اگر یهود و نصاری کتب عهد عتیق را محرّف نمی دانند و حکایت دروغگویی و حيله بازی یعقوب را صدق می دانند و حکایت فریب او را و فریفته شدن اسحق را صدق می دانند و روا می دارند که اشخاص دروغگو و حيله باز و فریبنده و فریفته شده پیغمبران خدا باشند، هنوز خدا را نشناخته اند که پیغمبر دروغگو و حيله باز نمی فرستد از برای راهنمایی خلق خود.

و بر صاحبان انصاف مخفی نیست که یعقوب دروغگو و حيله باز و فریبنده نبود و اسحق فریب او را نخورد و فریفته نشد و می دانند که اسحق به امر الهی یعقوب را تبریک کرد و می دانند که این نسبت های ناشایسته افترای محض است که نسبت به اسحق و یعقوب بسته شده اگرچه در زمان خود ایشان این نسبت های قبیح را در کتابی نوشته باشند. و همچنین عقلای اهل روزگار و صاحبان انصاف ایشان می دانند که موسی به امر الهی هارون را خلیفه خود قرار داد و می دانند که هارون بت پرست نبود و می دانند که موسی بت پرست را خلیفه خود نمی کند و می دانند که خداوند عالم جل شأنه به موسی امر نمی کند که بت پرست را خلیفه خود کن اگرچه یهود و نصاری تورات را محرّف ندانند و هارون را بت گر و گوساله ساز و گوساله پرست بدانند. و عقلای اهل روزگار می دانند که هارون هم مثل موسی مرد موحدی بود و گوساله نساخت و گوساله پرستید و می دانند که این نسبت های قبیح افترای

محض است که به هارون بسته اند، اگر چه این نسبت ها را در زمان خود موسی و هارون کسی در کتابی نوشته باشد نه سیصد سال قبل از عیسی . و علاوه بر همه اینها در کتب خود یهود و نصاری موجود است که صریحاً دروغ و افترا شعار ایشان بوده چنانکه تفصیل حال ایشان در کتاب ارمیا است به طوری که فی الجمله تفصیلی در «احقاق الحق» نوشته ام و در اینجا همین قدر می نویسم که ارمیا در آیه هشتم به بعد از فصل هشتم کتاب خود می گوید: «چگونه توانید گفت که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است؟ اینک به تحقیق قلم فریبده کاتبان به دروغ عمل می نمایند حکیمان شرمنده و مدهوش و گرفتارند، اینک کلام خداوند را رد کردند. پس حکمت ایشان چیست؟ بنابراین زنان ایشان را به دیگران و کشتزارهای ایشان را به کسانی که وارث آنها می گردند خواهیم داد، زیرا که از کهن و مهین همگی ایشان پرطمعند و از پیغمبر الی کاهن همگی به دروغگویی مشغولند.»

پس عرض می کنم که عقلای اهل روزگار می فهمند که کتب یهود و نصاری اگر محرّف نیست که از کهن و مهین همگی ایشان پر طمع بوده اند و از پیغمبر الی کاهن همگی به دروغگویی مشغول بوده اند و اگر کتب ایشان محرّف بوده که محرّف بوده و دروغ بوده و یهود و نصاری را راه گریزی نیست از این دو وجه، که به هر یک قائل شوند گرفتار خواهند بود و اگر شعوری یا انصافی داشتند باید ممنون و منت دار کسی باشند که محرّف بودن تورات را اثبات می کند و انبیای خدا را از قبایح منکره مبری می سازد.

و در هر حال عقلای اهل روزگار باید عبرت گیرند از بی شعوری یهود و نصاری یا از بی دینی ایشان در دین خودشان که موسی را نسبت می دهند که خلیفه کرد هارون را که نمی دانست او گوساله ساز و گوساله پرست خواهد شد یا می دانست و دانسته تعمّد کرده که او را خلیفه خود کرده و نسبت می دهند به هارون که این قبایح را به جا آورده و نسبت می دهند به نوح که شرب خمر کرده و مست شده و کشف عورت کرده و نسبت می دهند به لوط که شرب خمر کرده و مست شده و بادو دختر خود زنا کرده و دو حرامزاده از او به وجود آمده و نسبت می دهند به داود که زنا می محصنه بازن اوریا کرده و اوریا را به کشتن داده و نسبت می دهند به سلیمان که مدّت های مدید سه بت را پرستیده.

باری، قبایحی را که نسبت به انبیاء می دهند بسیار است که بعضی را به طور اجمال در کتاب «احقاق الحق» نوشته ام.

مطلب دوم:

در بی اعتباری اناجیل و اثبات آنکه این اناجیل انجیل نازل بر عیسی نیست اگرچه بعضی از فقرات انجیل در این اناجیل ذکر شده باشد.

پس عرض می کنم که تعدد همین اناجیل دلیل واضحی است در نزد عقلای اهل روزگار بر اینکه انجیل عیسی نیست چرا که انجیل عیسی یک انجیل بود نه متعدد و بهتر آنکه به جهت ایضاح این مطلب از قول خود ایشان دلیل اقامه شود و سخن را روی با صاحب شعوران اهل روزگار است نه به سوی نصاری که تعمّد در حمیت جاهلیت خود دارند

و خود را غیور می نامند پس ایشان خود دانند با خدای خالق خود و معلوم است که او است احکم الحاکمین .

پس عرض می کنم به خدمت عقلای اهل روزگار که لوقا که یکی از صاحبان اناجیل است در اول کتاب خود می گوید: «از آنجا که جمعی شروع نموده که آن وقایعی را که در میانه ما به یقین پیوسته است تبیین نمایند به نهجی که آنان که از آغاز به چشم خود می دیدند و خادمان کلام بوده به ما رسانیده اند من نیز مصلحت چنان دیدم که آن وقایع را تماماً من البدایه کمال تبعیت نموده بر حسب اتصالشان تحریر نمایم برای تو ای تیوفلس گرامی تا حقیقت سخنانی که تو آنها را تعلیم یافته ای دریابی.»

پس عرض می کنم که بسیار واضح است از قول خود لوقا که او از جمله حوارینی که خدمت عیسی را دریافته بودند نبوده چرا که اسم و لقب هیچ یک از حواریین دوازده گانه لوقا نبوده به اتفاق جمیع نصاری و از تصریح خود لوقا هم معلوم می شود به طور وضوح که در زمان عیسی نبوده و آیات عیسویه را خود مشاهده ننموده . چنان که از تصریح خود او به طور وضوح معلوم می شود که این جمع کثیری را که می گوید شروع نموده به نگارش وقایعی که در زمان پیش اتفاق افتاده وقایع نگارانی بوده اند که در زمان بعد آنچه به ایشان رسیده نوشته اند و هیچ یک از این جمع کثیر در زمان عیسی نبوده اند و وقایع را به چشم خود مشاهده نکرده اند و لکن آنچه به ایشان رسیده از کسانی که از آغاز مشاهده کرده اند آن را نوشته اند و لوقا هم تبعیت ایشان را کرده آنچه به او رسیده از کسانی که در زمانهای پیش بوده اند آن را نوشته .

و این مطلب در نزد صاحبان شعور که غرض ندارند واضح است که به تصریح لوقا حالت خود لوقا و حالت آن جمعی که شروع به وقایع نگاری کرده اند جمیعاً مانند راویان و ناقلان هستند که وقایع زمان گذشته را نقل می کنند و مانند تاریخ نویسندگان که وقایع صد سال قبل از خود یا هزار سال و بیشتر و کمتر را حکایت می کنند و هیچ یک در زمان سابق نبوده اند و وقایع زمان سابق را ندیده اند.

و چه بسیار واضح است نزد صاحبان شعور که الفاظ و اقوال وقایع نگاران و تاریخ نویسان از خود ایشان است خواه راست باشد یا دروغ و دخلی ندارد به قول کسی که حالات او را نقل کرده اند مگر آنکه قول او را بدون کم و زیاد نقل کنند. پس اگر تاریخ نویسی نوشت حالت سلطانی را که در زمان سابق چگونه سلطان شد و چگونه مملکت را تصرف کرد و چگونه مالک رقاب شد و چگونه با رعایا سلوک نمود و چند شهر در تصرف او بود و امثال این حکایات را در کتاب خود نوشت، خواه راست نوشته خواه دروغ کتاب؛ کتاب تاریخ نویس است و اقوال شارحه حالات سلطان؛ اقوال تاریخ نویس است و بسی واضح است که کتاب کتاب سلطان نیست و گمان نمی کنم که صاحب شعوری در این مطلب تأمل کند و شبهه ای از برای او دست دهد.

پس اگر مطلب این است و وضوح آن نزد صاحبان شعور چنین است، چگونه وقایع نگاری لوقا و آن جمعی که لوقا گفته وقایع نگار بوده اند کتاب عیسی شده، نهایت آنکه فرض می کنیم که راست هم نوشته اند باز کتاب کتاب عیسی نمی شود و کتاب عیسی یک کتاب بود و اسم آن

انجیل بود و اقوال و الفاظی که در آن کتاب بود جمیعاً به وحی الهی بود که از زبان مبارک عیسی جاری شده بود و اگر چنین کتابی از عیسی در میان نصاری باقی مانده بود تا زمان وقایع نگاران، همان یک را باید نسخه‌های متعدد بنویسند مانند هر یک از کتاب لوقا و غیر او که نسخه‌های متعدده نوشته شده و اگر چنین کتابی از عیسی در میان نصاری باقی مانده بود تا زمان وقایع نگاران احتیاجی نبود که هر یک جدا جدا وقایع نگاری کنند، پس چه شد که هر یک از وقایع نگاران جداگانه وقایع نگاری کردند و هر یک به ترتیبی خاص به خود کتاب خود را مرتب ساختند و هر یک کتاب خود را به فصولی معینه مفصل ساختند و بعضی چیزی در کتاب خود نوشتند که دیگران آن را ننوشتند.

پس نفس تعدد اناجیل معروفه و نفس اختلاف ترتیب آنها و نفس اختلاف فصول آنها و نفس بودن چیزی در بعض آنها و نبودن آن در بعضی دیگر، دلیل واضح ظاهری است که این کتب هر یک از نگارنده آن است نه از عیسی - به تصدیق لوقا - و هیچ یک از عیسی نیست و بر فرضی که حالات عیسی را به طور صدق بیان کرده باشند مانند صدق تاریخ نویسی است که حالات سلطان را بیان کرده باشد.

پس نصاری ناچار می شوند که یا بگویند که عیسی صاحب کتاب بود یا بگویند که صاحب کتاب نبود پس اگر بگویند که صاحب کتاب نبود و انجیلی بر او نازل نشده بود از جانب خداوند عالم جل شأنه، ولیکن آمد در میان مردم و گاهی در بیابان و گاهی در آبادی بود و گاهی در شهری و گاهی در شهری دیگر و گاهی اظهار معجزی می کرد و تاریخ نویسان

حالات او را نوشتند و هر یک از تاریخ نویسان هر چه را که می دانست نوشت و از چیزی که بی خبر بود نوشت و دیگری که خبر داشت نوشت و همین تواریخ متعدده اناجیل متعدده است؛ پس در این صورت اگر به ایشان گفته شود که این تواریخ متعدده که حالات عیسی در آنها حکایت شده، حالات زکریا و حالات زن زکریا و حالات یحیی و حالات مریم مادر عیسی و حالات یوسف شوهر مریم و حالات اشخاصی دیگر هم در این تواریخ مذکور است پس چه شده که این تواریخ کتب زکریا و یحیی و مادر او و کتب مریم و شوهر او نیست و کتب عیسی است و گویا جوابی بر وفق صواب نداشته باشند. پس به هر دلیلی که بگویند که این کتب کتب زکریا و یحیی و غیر ایشان نیست و کتب نویسندگان تواریخ است، به همان دلیل گفته خواهد شد که این کتب کتب عیسی نیست و کتب نویسندگان تواریخ است.

و محض اینکه ذکر حالات عیسی بیشتر از حالات دیگران شده کتاب کتاب عیسی نمی شود مثل آنکه اگر تاریخ نویسی در کتاب خود حالات سلطانی را بیشتر نوشت و حالات سایر سلاطین را کمتر نوشت کتاب کتاب نگارنده تاریخ است نه کتاب سلطانی که ذکر حالات او بیشتر شده و این مطلب در نزد صاحبان شعور از بدیهیات اولیه است که از شدت وضوح احتیاجی به فکر ندارد.

و اگر نصاری بگویند که عیسی صاحب کتاب بود و کتابی بر او نازل شده بود از جانب خداوند عالم جل شأنه، گفته خواهد شد که آن کتاب نازل بر عیسی کدام یک از این کتب متعدده است که شما اسم آنها را اناجیل

گذاشته اید پس هر یک از این کتب را که اختیار کردند که کتاب عیسی است باید باقی را کتب او ندانند و اگر همه را کتب او بنامند از باب صدق حکایات ناچار شوند که بگویند اصل کتاب نازل بر او در میان نیست و چیزی که در میان است همین حکایات اصل کتاب نازل است نه خود کتاب پس در این صورت گفته خواهد شد که چون اصل کتاب در میان نیست نمی توانید بگویید که این کتب متعدده مطابق با آن اصل نازل است چرا که علم غیب را نمی توانید ادعا کنید.

باری، پس اگر شخص صاحب شعور به دقت نظر کند به اول کتاب لوقا تصریح لوقا را خواهد یافت به اینکه هر آنچه جمعی کثیر نوشته اند، همه آنها چیزهایی هستند که رسیده است به آن کثیرین به واسطه کسانی که آن وقایع را مشاهده کرده اند و خود آن کثیرین آن وقایع را مشاهده نکرده اند.

باری در اینکه کتاب عیسی که انجیل بود از میان نصاری مفقود بوده شکی نیست، چرا که محل اتفاق جمیع نصاری است که کتابی منسوب به عیسی غیر از همین اناجیل مکتوبه از وقایع نگاران در میان ایشان نبوده که اگر کتابی از عیسی در میان ایشان بود همان را بر سر و چشم می گذاردند و احتیاجی نبود که وقایع نگاران کتابهای متعدده بنویسند و آنها را اناجیل بنامند.

و آنچه نصاری در این ایام ادعا می کنند این است که متی بعد از هفت سال از رفع عیسی انجیل عیسوی را به زبان عبری نوشت و این مطلب بسیار بعید به نظر می آید، چرا که اگر انجیلی در میان بود و بعد از هفت سال

متی آن را به زبان عبری نوشته بود؛ باید هر نویسنده ای که بخواهد انجیل بنویسد یا از روی انجیل اصل بنویسد یا از روی انجیلی که متی به زبان عبری نوشته بود پس چه داعی شد که مرقس و یوحنا و لوقا هر یک جداگانه انجیلی از برای خود نوشتند که در ترتیب و عدد فصول با انجیل متی مختلف شد و چه شد که در بعضی مطالب دیگر نیز مختلف شدند و چه داعی شد که یوحنا بعد از مدت هفتاد و پنج سال از رفع عیسی انجیل خود را نوشت که در ترتیب و عدد فصول و بعضی چیزهای دیگر با انجیل متی مختلف شد و بسیار بعید می نماید که یوحنا از انجیل خود عیسی بی خبر باشد یا از انجیل متی بی خبر باشد تا آنکه مدت هفتاد و پنج سال بگذرد چرا که بعد از مدت شصت سال از رفع عیسی دامیش برادر طیطوس سلطان شد و چون نهایت عداوت را با یوحنا داشت او را در جزیره پطموس محبوس ساخت و در آن جزیره مکاشفات خود را نوشت و بعد از پانزده سال که دامیش وفات یافت یوحنا از آن جزیره بیرون آمد و آمد به یکی از شهرهای آسیا و در آنجا انجیل خود را نوشت. پس این مطلب با بودن انجیل عیسی در میان و با بودن انجیل متی در میان نمی سازد چرا که باید بی خبر باشد در این مدت مدید از انجیل متی تا آنکه خود انجیلی بنویسد یا باید انجیل متی را موافق با انجیل عیسی نداند تا خود انجیلی مطابق بنویسد و در صورتی که بداند که متی انجیل عیسی را به زبان عبری نوشته و بداند که او مطابق هم نوشته بسیار بعید است که خود انجیلی بنویسد که مطابق نباشد با انجیل متی در ترتیب و عدد فصول و بعضی از مطالب دیگر.

پس در واقع اگر انجیل متی مطابق انجیل عیسی است در ترتیب فصول و عدد فصول و وقایعی که در آنها است انجیل یوحنا مطابق آن نخواهد بود و اگر انجیل یوحنا در واقع مطابق است با انجیل عیسی انجیل متی مطابق نخواهد بود.

و همچنین است حال انجیل مرقس که اگر آن مطابق است با انجیل عیسی؛ انجیل متی و یوحنا و لوقا مطابق نخواهد بود و اگر هر یک از انجیل متی و یوحنا و لوقا مطابق است با انجیل عیسی انجیل مرقس مطابق نخواهد بود و در حق هر یک از متی و یوحنا و امثال ایشان که از حواریین عیسی بودند نمی توان گمان بد برد که مخالفت کرده اند انجیل اصل را که انجیل عیسی باشد و نمی توان گفت که هیچ یک خبر از انجیل عیسی نداشته اند چرا که همه حواریین در حضور عیسی و در زمان او بودند.

پس معلوم می شود که انجیل عیسوی مفقود شده و این اناجیل متعدده متداوله هیچ یک از هیچ یک از حواریین دوازده گانه نیست چرا که ایشان انجیل عیسوی را می دانستند و هرگز اناجیل مختلفه نمی نوشتند و اگر می نوشتند همه مطابق با انجیل عیسوی می نوشتند در ترتیب فصول و عدد فصول و همه مطالب مثل آنکه هر یک از این اناجیل متعدده متداوله به نسخه های بسیار نوشته شده و هر یک در ترتیب فصول و عدد فصول و وقایع مذکوره در آنها با هر یک مطابقند به طوری که اگر در نسخه ای غلطی از نویسندگان یافت شود به آسانی معلوم می شود.

پس معلوم شد صدق عبارت لوقا که گفت: «از آنجا که جمعی شروع نموده که آن وقایعی را که در میانه ما به یقین پیوسته است تبیین نمایند به

نهجی که آنان که از آغاز به چشم خود می دیدند و خادمان کلام بوده اند به ما رسانیده اند، من نیز مصلحت چنان دیدم که آن وقایع را تماماً من البدایه کمال تبعیت نموده بر حسب اتصالشان تحریر نمایم برای تو.»

و بسی واضح است نزد صاحبان شعور که به تصریح لوقا آنچه جمع کثیر تبیین نموده اند حکایات و وقایعی است که آنان که به چشم خود دیده اند به این جمع کثیر رسانیده اند و این جمع کثیر خود به چشم خود آن وقایع را ندیده اند مانند خود لوقا که آن وقایع را ندیده و بسی واضح است که حواریین دوازده گانه خود به چشم خود آن وقایع را دیده بودند چرا که در زمان خود عیسی بودند پس این جمع کثیری که لوقا گفته و تصریح کرده که به چشم خود ندیده اند آن وقایع را غیر آن جماعتی هستند که به چشم خود دیده اند آن وقایع را پس معلوم شد که انجیل عیسوی در زمان نگارش نگارش کنندگان در میان نصاری نبوده و لکن هر یکی به حسب آنچه در نزد خود او به یقین پیوسته کتابی نوشته و اسم آن را انجیل گذارده و هر یک به هر ترتیبی که خواسته نوشته و هر یک هر قدر که نزد او بوده نوشته و هر چه نزد او نبوده ننوخته پس از این جهت ترتیب کتاب هر یک غیر از ترتیب سایر کتب است و عدد فصول هر یک غیر از فصول سایر کتب است و بعضی از مطالب در بعضی غیر از سایر کتب است.

و بسی واضح است که اگر انجیل عیسوی در میان ایشان بود ترتیب های مختلف و فصول مختلف و مطالب مختلف متصور نبود در آن، چرا که یک کتاب بیش نبود و با قطع نظر از تصریح لوقا در هر یک از آن کتب

متعدد هست عباراتی که بر صاحب شعور مخفی نیست که آن عبارات دخیلی به عیسی ندارد و آن عبارات مثل سایر عبارات از صاحبان کتاب و نگارندگان است. چنان که در اول انجیل متی حکایت نسب عیسی است که در آخر انساب می گوید: «پس تمام طبقات از ابراهیم تا داود چهارده طبقه باشد و از داود تا به زمان انتقال به بابل تا به مسیح چهارده طبقه.» و بعد شروع می کند در کیفیت تولد عیسی از مریم و کیفیت اینکه مریم نامزد یوسف بود و یوسف مرد عادلی بود و بعد از اطلاع حمل به مریم نمی خواست او را عبرت نماید و خواب دید ملک را که به او گفت عیسی از روح القدس است و چون زاییده شد نام او را عیسی خواهی گذارد و در بیت لحم زاییده شد در زمان هیرودیس و مجوس چند از ناحیه مشرق به اورشلیم آمدند و گفتند کجا است آن مولود که پادشاه یهود است؟

و چون هیرودیس این سخن را شنید او و تمام اهل اورشلیم ترسان شدند پس هیرودیس مجوسان را خواست و آنها را فرستاد که تحقیق کنند امر عیسی را و پس از تحقیق به سوی هیرودیس برنگشتند.

باری از این قبیل وقایع را حکایت می کند تا آنکه حالات یحیی را حکایت می کند که مشغول غسل تعمید بود تا آنکه عیسی هم از دست او غسل تعمید یافت و همچنین در اول کتاب مُرقُس می گوید که «آغاز بشارت عیسی مسیح فرزند خدا چنانچه در رسائل رسل نوشته شده است که اینک من رسول خود را در پیش روی تو می فرستم.» تا آنکه غسل تعمید دادن یحیی را حکایت می کند و بشارت دادن او را به کسی که بعد از او

می آید حکایت می کند و غسل تعمید یافتن عیسی را از یحیی حکایت می کند.

و همچنین در اول کتاب یوحنا است که می گوید «بود در ابتدا کلمه ای و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود» تا آنکه می گوید: «شخصی بود که از جانب خدا فرستاده شده بود که اسمش یحیی بود و او برای شهادت آمد.» تا آنکه می گوید: «و شهادت یحیی این است که چون یهود کاهنان و لوئیان را از اورشلیم فرستادند تا از او پرسند که تو کیستی؟ اقرار کرد و انکار نکرد بلکه فاش کرد که من مسیح نیستم. پس پرسیدند از او که چگونه است آیا تو ایلپاه هستی؟ گفت نیستم. گفتند آیا تو آن پیغمبر هستی؟ به پاسخ گفت نه. پس گفتند به او که تو کیستی که به آنان که ما را فرستاده اند جواب دهیم و تو در حق خود چه می گویی؟ گفت من آواز آن کس هستم که در بیابان فریاد می کند که راه خداوند را درست کنید چنان که اشعای پیغمبر گفته است. و آن کسانی که فرستاده شده بودند از فریسیان بودند پرسیدند از او و گفتند که هر گاه تو مسیح نیستی و ایلپاه و آن پیغمبر نیستی پس چرا غسل میدهی؟ یحیی به ایشان گفت که من به آب غسل می دهم اما شخصی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی شناسید همان است که بعد از من می آید و پیش از من است و من شایسته آن نیستم که دوال نعلینش را باز کنم.»

تمام شد آنچه از اوائل اناجیل مذکوره ذکر شد و همه مقصود در ذکر آنها این است که صاحبان شعور از اهل اسلام و غیر ایشان بدانند که نصاری انجیل عیسوی را در دست ندارند. چنان که تعدد این کتبی که اناجیل نام

نهاده اند و تعدد وقایع نگاران دلیلی است واضح که این کتب نه انجیل عیسوی است و نه عیسی نگارنده آنها بوده، بلکه همه صریح است در وقایع واقعه در زمان سلف قبل از نگارندگان پس بعضی از آن وقایع واقعه زکریا و زن او است و بعضی از آن وقایع واقعه مریم مادر عیسی و یوسف شوهر او است و بعضی از آن وقایع واقعه یحیی و غسل دادن و بشارت او است به کسی که بعد از او باید بیاید اگر چه در رتبه قبل از او باشد و همه این واقعات واقعات قبل از عیسی و تعلیمات او است نهایت آنکه بعضی از تعلیمات او را هم این نگارندگان حکایت می کنند. و هیچ یک از آنها انجیل عیسی نیست چنان که از برای هر صاحب شعوری معلوم است به تصریح خود این کتب که این کتب از نگارندگان است، به تصریح لوقا. پس بسی واضح است نزد صاحبان شعور که واقعه از هر کس باشد و نگارنده آن واقعه را از هر کس نگاشت کتاب از نگارنده است نه از صاحب واقعه پس چنان که زکریا و زن او و یحیی و مریم و یوسف و سلاطین یهود و فریسیان هیچ یک صاحب این اناجیل نیستند با وجود اینکه واقعات هر یک در این اناجیل ذکر شده؛ همچنین هیچ یک از این اناجیل کتاب عیسی نیست اگر چه واقعات عیسویه در آنها بیشتر ذکر شده باشد. و محض اینکه واقعات عیسویه در آنها بیشتر ذکر یافته و واقعات زکریا و زن او و مریم و یوسف کمتر ذکر شده عیسی صاحب آن کتب نمی شود چنان که سایرین صاحبان آن کتب نیستند و هر یک از آن کتب از نگارنده آن است در زمانی بعد از زمان عیسی و بعد از زمان حواریین دوازده گانه که ایشان به چشم خود آن واقعات را دیدند و خادمان کلام

بودند، اما نگارندگان هیچ یک به چشم خود ندیده بودند آن وقایع را به تصریح لوقا و هر یک از نصاری که بخواهند غیر از این بگویند، لوقا تکذیب می کند ایشان را و ایشان نمی توانند تکذیب کنند لوقا را مگر از دین خود خارج شوند. و از برای هر صاحب شعوری این مطلب واضح است و روی سخن به سوی ایشان است و کاری با بهانه جویان نداریم

فَذَرَهُمْ يَخْضُضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ.

و همین قدر از بیان در تحریف تورات و بی اعتباری این کتبی که به انجیل نامیده شده کفایت می کند و تفصیلی بیش از این در «احقاق الحق» ذکر شده هر کس بخواهد به آن رجوع کند.

و کسی گمان نکند که ذکر تورات و انجیل در قرآن مجید هست، پس اگر محرف و بی اعتبارند چرا ذکر آنها در قرآن مجید شده؟ زیرا که چیزی از تورات اصل و انجیل اصل در این کتب محرف بی اعتبار باشد که اتمام حجت شود بر یهود و نصاری منافات ندارد با محرف بودن و بی اعتبار بودن آنها.

فصل دوم:

در اثبات نبوت و رسالت خاتم پیغمبران.

و در آن دو مطلب است مطلب اول در اثبات آن است به ادله مذکوره در کتب عهد عتیق و مطلب دوم در اثبات آن است به ادله مذکوره در کتب عهد جدید.

مطلب اول:

در اثبات نبوت و رسالت پیغمبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله) است به ادله مذکوره در کتب عهد عتیق .

پس عرض می کنم که اگرچه محرّف بودن تورات در نزد عقلای روزگار اظهر من الشمس فی رابعة النهار است به جهت قبیح موجوده در آن که بعضی از آنها را به جهت نمونه عرض کردم، اگرچه اثبات نبوت و رسالت پیغمبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله وسلم) متفرّع بر تحریف تورات نیست چنان که متفرّع بر بی اعتباری انجیل نیست، زیرا که بر فرض عدم تحریف تورات و انجیل اثبات مطلب ما می شود و بر فرض تحریف هم ما حکم نمی کنیم که آنچه در این تورات و انجیل متداول است همه آنها از غیر خدا و رسول است بلکه کلام خدا و رسول هم در آنها هست و البته خداوند عالم جلّ شأنه به جهت اتمام حجت بر مکلفین بعضی از کلمات الهیه را در آنها حفظ کرده و می کند تا عذری از برای مکلفین باقی نماند که بتوانند بگویند خدایا تو اتمام حجت خود را نکردی و ما هم از پیش خود نمی دانستیم حقی را که تواز برای ما ظاهر نکرده بودی. و بسی واضح است در نزد عقلای روزگار که خداوند اظهار حق و احقاق آن را از برای مکلفین می کند، **لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة.**

پس عرض می کنم که از جمله آیاتی که دلالت بر حقیّت پیغمبر آخر الزمان (صلی الله علیه و آله وسلم) می کند آیه پانزدهم تا به بعد از فصل هیجدهم سفر مثنی است که می گوید: «خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث می گرداند، او را بشنوید موافق

هرآنچه که از خداوند خدایت در حوریب در روز جمعیت درخواستی
هنگام گفتنت که قول خداوند خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را
دیگر نبینم مبادا که بمیرم و خداوند به من فرمود آنچه که گفتند نیکو
است از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث
خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت تا هرآنچه که به او
امر می فرمایم به ایشان برساند و واقع می شود شخصی که کلمات مرا که
او به اسم من بگوید نشنود من از او تفتیش می کنم اما پیغمبری که
متکبرانه در اسم من سخنی که بگفتنش امر نفرودم بگوید و یا به اسم
خدایان غیر تلفظ نماید، آن پیغمبر باید البته بمیرد و اگر در دلت بگویی
کلامی که خداوند نگفته است چگونه بدانیم چنانچه پیغمبری چیزی به
نام خداوند بگوید و آن چیز واقع نشود و بانجام نه رسد این امری است که
خداوند نفروده است بلکه آن پیغمبر آن را از روی غرور گفته است از او
مترس.»

پس عرض می کنم که بسی واضح است در نزد کسی که نخواهد در
بی دینی خود بهانه ای داشته باشد و واقعاً طالب حق باشد که انبیای
بنی اسرائیل اگرچه بسیار بودند ولیکن هیچ یک از ایشان مثل موسی
صاحب شریعت نبودند بلکه تابع شریعت موسی بودند. و دلیل این
مطلب در صریح تورات است که در آیه دهم از فصل سی و چهارم سفر
مثنی می گوید که: «بر نخواهد خاست در میان بنی اسرائیل پیغمبری مثل
موسی که خداوند او را روبه رو تعارف کرد در تمامی آیات و معجزاتی
که خداوند او را فرستاده بود تا آنکه آنها را در زمین مصر به فرعون و به

تمامی بند گانش و تمامی اهل زمینش بنماید و در تمامی آن دست قوی و
 جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر تمامی بنی اسرائیل نموده بود،
 پس عرض می کنم که هر کس تصدیق به موسی و ایمان به او دارد میداند
 که در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی برنخاست، پس پیغمبری که مثل
 موسی است از برادران بنی اسرائیل است که بنی اسماعیل باشند چنانکه
 در صریح آیات فصل هجدهم است به طوری که گذشت ولکن بهانه
 جویان در بی دینی بهانه ای به دست آورده اند که خدا فرموده در بنی
 اسرائیل پیغمبری مثل موسی بر نخواهد خاست، یعنی بهتر از موسی
 پیغمبری بر خواهد خاست که آن عیسی باشد چنان که بعضی از ملحدین
 نصاری در کتاب خود نوشته اند. ولکن هر عاقل بی غرض که نظر کند
 به عبارتی که ذکر شد می فهمد که خداوند خواسته بزرگی موسی و
 امور عجیبه ای که از او به ظهور رسید برساند چنانکه هر عاقل بابصیرت
 می فهمد و می داند که آنچه امور عجیبه غریبه که از موسی به ظهور رسید
 از احدی از پیغمبران بنی اسرائیل به ظهور نرسید حتی از عیسی، چرا که
 اگر عیسی معدودی را زنده کرد موسی هفتاد نفر را یکدفعه زنده کرد،
 و باقی آیات موسی و عجائب او مثل خون شدن آب دریا و مسلط کردن
 قمل و ضفادع و ید بیضاء و عصا و امور صادره از عصای او از عیسی ظاهر
 نشد و علاوه بر اینها عیسی تابع موسی بود و مثل موسی نبود و خود او
 گفته چنان که در اناجیل ثبت است که «من نیامده ام که یک کلمه یایک
 حرف یا یک همزه از تورات را تغییر دهم بلکه آمده ام که تکمیل کنم آن
 را.» پس عیسی مثل موسی صاحب شریعت نیست بلکه تابع و مکمل

شریعت موسی است مثل سایر پیغمبران بنی اسرائیل که مثل موسی نبودند و تابع شریعت موسی و مکمل آن بودند به خلاف پیغمبری که از برادران بنی اسرائیل باید بیاید که مثل موسی است مگر آنکه کلام الهی در دهان معجز بیان او است و آتش عظیم و رعد و برق و امور مهیبه به همراه وحی او نیست که خوف مرگ در آن باشد. و هر کس تابع عیسی باشد و تصدیق او کند و ایمان به گفته های او داشته باشد که خود او گفته که من نیامده ام چیزی از تورات را تغییر دهم و هر کس از نصاری که تصدیق او نکنند در دین خودشان کافر شوند. و بعضی از بهانه جویان گفته اند که مقصود از اینکه در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی نیامد یعنی تا زمان موسی کسی مثل او نیامد اما بعد خواهد آمد، و حال آنکه عبارت عبری تورات که «لوقام» است و لفظ «لو» در عبری از برای زمان استقبال و زمان بعد استعمال می شود چنان که در آیه ششم از فصل اول کتاب هوشع است که می گوید: «و باز حامله شده دختری را زایید و خدا به او گفت که اسم وی را لورحامه بگذار زیرا که باز دیگر به خاندان اسرائیل مرحمت نخواهم فرمود بلکه ایشان را بالکل از میانه خواهم برداشت.» و در آیه هشتم همین فصل می گوید: «و بعد از بازداشتن لورحامه را از شیر باز حامله شده پسری را زایید و خدا فرمود که اسمش را لوعمی بگذار زیرا که شما به من قوم نیستید و من از آن شما نخواهم بود.» پس عرض می کنم که لفظ «لو» در زبان عبری در این دو موضع صریح است که از برای زمان بعد استعمال شده پس لفظ «لوقام» هم از برای زمان بعد است و معنی آن است که بر نخواهد خاست در بنی

اسرائیل پیغمبری مثل موسی، اگر چه بهانه جویان از پیش خود بهانه ای به چنگ آورند و خود را در نزد صاحبان انصاف رسوا کنند.

باری، اگر کسی از یهود و نصاری واقعاً طالب حق باشد و رجوع کند به کتب عهد عتیق و جدید می فهمد که پیغمبر موعود که مثل موسی باید باشد از بنی اسرائیل نیست به تصریح تورات و از برادران بنی اسرائیل است به تصریح تورات و شاهد صدق این مطلب آنکه احدی از بنی اسرائیل مثل موسی نبودند و لکن تابع موسی بودند، و اگر کسی از ایشان طالب حق نباشد - چنانکه اغلب نیستند - که باب تأویل بیجا مسدود نیست البته می توانند که پیش خود آیات کتب خود را به آن طوری که میل دارند معنی کنند، **والانسان علی نفسه بصيرة ولو ألقى معاذيره**. و حجت الهیه در اعلی درجه ظهور و وضوح ظاهر و واضح است و خود یهود و نصاری تعمد می کنند و پای بر روی عقل خود می گذارند و آیات کتب خود را معنی بیجا می کنند، حتی آنکه در جایی که تصریح به نام نامی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) شده، محمد را به مکانهای مرغوب معنی می کنند چنان که در فصل نهم کتاب هوشع بنی اسرائیل را می ترساند و می گوید: «در روزهای اعیاد خداوند چه خواهید کرد زیرا که اینک به جهت خرابی می روند مصر ایشان را جمع نموده موف ایشان را مدفون خواهد ساخت محمد از برای نقره شما است» یعنی از شما جزیه خواهد گرفت.

باری، و در وحی کودک به طوری تصریح کرده به نام نامی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) که گویا یهود و نصاری نتوانند آن را به مکان مرغوب

معنی کنند چنان که تفصیل این مطالب را در احقاق الحق ذکر کرده ام و در این مختصر نمی خواهم طول بدهم.

باری، و در فصل سی و سیوم مثنی در آیه دویم می گوید که: «گفت خداوند از سینا برآمد و از ساعیر بر ایشان تجلی کرد و از کوه پاران در خشنده شد» پس عرض می کنم که کوه سینا کوهی بود که موسی به آن برمی آمد و کوه ساعیر منسوب به عیسی بود و کوه پاران در مکه معظمه است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در آن کوه به مناجات می رفت. پس موسی از طور سینا و کوه ساعیر و کوه پاران خبر داده که هریک محل تجلی و ظهور نور خداوند عالم جلّ شأنه هستند. و بعضی از یهود و نصاری به سبب غرضی که دارند می گویند که ظهور نور خدا از کوه پاران در زمانی بود که موسی عبور کرد به آنجا در وقتی که در بیابانها سیر می کرد، و تکذیب این تأویل بیجارا می کند حقوق چنان که در فصل دویم کتاب خود می گوید که: «به دیده با نگاه خود ایستادم و به محرس خود قائم شدم و مترصد آن بودم که آنچه به من بگوید بینم و در باره دلائل خود چه جواب بدهم که خداوند به من جواب داده گفت که رؤیا را بنویس و بر الواح مبرهن ساز تا آنکه دونده آن را بخواند زیرا که هنوز رؤیا نسبت به زمان معینی دارد و در باره آخرین بیان می کند و دروغ نخواهد گفت اگرچه تأخیر نماید از آن منتظر باش زیرا که به تحقیق می آید و تعویق نخواهد نمود.» و در فصل سیوم می گوید: «ای خداوند سخت را شنیده ترسیدم ای خداوند در میان سالها عملت را احیا کن در میان سالها معروف ساز حین غضب رحمت را به خاطر دار خدا از

تیمان و قدوس از کوه پاران آمد جلالش آسمانها را مستور کرد و زمین از حمدش پُر شد» تا آخر. پس عرض می کنم که از تصریح حقوق معلوم می شود که رؤیای او درباره آخرین بیان می کند پس معلوم است که تا زمان حقوق نوری از کوه پاران ظاهر نشده بود از این جهت می گوید اگر چه تأخیر نماید منتظر باش زیرا که به تحقیق می آید و تعویق نخواهد نمود، پس یهود و نصاری اگر برخلاف تصریح حقوق معنی کنند درخشندگی کوه پاران را به زمان سابق، معنی نخواهد داشت انتظار حقوق و معنی نخواهد داشت این عبارت که می گوید «زیرا که به تحقیق می آید و تعویق نخواهد نمود» پس اگر کسی حقیقه طالب حق است که حجت الهی تمام است و اگر طالب حق نیست که نیست، **فما تغنی الایات و النذر عن قوم لایؤمنون**. و همین قدر بیان از کتب عهد عتیق در این مختصر کافی است و اگر کسی طالب تفصیل باشد بیش از این، رجوع کند به کتاب احقاق الحق.

مطلب دوم:

در اثبات نبوت پیغمبر آخر الزمان است (صلی الله علیه و آله) به آیات کتب عهد جدید.

پس عرض می کنم که در باب اول در آیه نوزدهم از انجیل یوحنا می گوید: «و گواهی یحیی این است که چون یهود کاهنان و لویان را از اورشلیم فرستادند تا از او پرسند که تو کیستی، اقرار کرد و انکار نکرد بلکه فاش کرد که من مسیح نیستم. پس پرسیدند از او که چگونه است آیا تو ایلیاه هستی؟ گفت نیستم. گفتند آیا تو آن پیغمبر هستی؟ به پاسخ

گفت نه. پس گفتند به او که تو کیستی که به آنان که ما را فرستادند جواب بدهیم و تو در حق خود چه می گویی؟ گفت من آواز آن کس هستم که در بیابان فریاد می کند که راه خداوند را درست کنید چنانچه اشعیاء پیغمبر گفته است و آن کسانی که فرستاده شده بودند از فریسیان بودند پرسیدند از او و گفتند که هر گاه تو مسیح نیستی و ایلیاه و آن پیغمبر نیستی پس چرا غسل می دهی؟ یحیی به ایشان در جواب گفت که من به آب غسل می دهم اما شخصی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی شناسید همان است که پس از من می آید و پیش از من است و من شایسته آن نیستم که دوال نعلینش را باز کنم.» پس عرض می کنم که چه بسیار واضح است از این عبارت که در میان یهود معروف بوده آمدن عیسی و ایلیاه و پیغمبر که چون دیدند که یحیی غسل می دهد فرستادند که از او پرسند که کیست که غسل می دهد و معلوم است از این عبارت که غسل دهنده باید شخص بزرگی باشد مثل عیسی و ایلیاه و پیغمبر، از این جهت پرسیدند که اگر تو مسیح نیستی و ایلیاه و آن پیغمبر نیستی پس چرا غسل می دهی؟ پس چه بسیار صریح و واضح است از این عبارت انتظار یهود در آمدن مسیح و ایلیاه و آن پیغمبر موعود، اگر چه بعضی از نصاری در این زمانها عصیت برآنها داشته که انکار می کنند آمدن پیغمبر موعودی را بعد از موسی و عیسی، ولیکن بر صاحبان شعور مخفی نیست که عصیت ایشان به این سرحد رسیده که انکار می کنند چیزی را که شخص عاقل حیا می کند انکار آن را و از رسوا شدن خود نزد صاحبان شعور احتراز می کند اگر چه در بند حفظ دین و آئین خود نباشد.

باری، و در باب چهاردهم انجیل یوحنا در آیه شانزدهم به بعد می گوید: «و من از پدر خواهم خواست و او تسلّی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند، روح راستی که او را جهان نمی تواند پذیرفت زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد اما شما او را می شناسید زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود» و در آیه بیست و ششم می گوید: «لکن آن تسلّی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد، همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شما را گفتم به یاد شما خواهد آورد» و در باب پانزدهم در آیه بیست و ششم می گوید: «و چون آن تسلّی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او در باره من شهادت خواهد داد» و در باب شانزدهم در آیه هفتم به بعد می گوید: «لکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم، که اگر من بروم آن تسلّی دهنده به نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را به گناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت به گناه زیرا که به من ایمان نمی آرند به صدق زیرا که به نزد پدر خود می روم و شما دیگر مرا نمی بینید به انصاف بر رئیس این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که به شما بگویم لکن حالا نمی توانید متحمل شد، اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد زیرا که او آنچه را از آن من است

خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد هر آنچه پدر دارد از آن من است از همین سبب گفتم که آنچه از آن من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد» پس عرض می کنم که در این مواضع لفظ فارقلیط را معنی کرده به تسلّی دهنده و در بعضی از اناجیل مترجمه به مُسلّی و مُعزّی تعبیر آورده اند و صاحب میزان الموازین تفصیلی در اشتقاق فارقلیط نقل می کند و آن را به ستوده و محمود و احمد ترجمه می کند و هیچ یک از این ترجمه ها منافی دیگری نیست چرا که شخص مسلّی و معزّی البته باید ستوده باشد و محمد هم به معنی ستوده است و احمد هم افعّل تفضیل از حامد و ستاینده است و مقصود از جمیع این ترجمه ها همان پیغمبری است که فریسان از یحیی پرسیدند که آیا آن پیغمبری؟ و یحیی گفت آن پیغمبر نیستیم و آنکه فریسان پرسیدند که آیا تو آن پیغمبری، همان پیغمبری است که موسی خبر داده که پیغمبری مثل او از برادران بنی اسرائیل مبعوث خواهد شد نه از بنی اسرائیل چرا که موسی خبر داده که پیغمبری مثل موسی در بنی اسرائیل مبعوث نخواهد شد بلکه در برادران بنی اسرائیل مبعوث خواهد شد که بنی اسماعیل باشند. چرا که اسماعیل برادر اسحق بود و بنی اسماعیل برادران بنی اسرائیل می شوند به این ملاحظه. و الیاس در کتاب گمارا تصریح کرده که بن دود ظاهر خواهد شد و بن دود یعنی پسرعمو، و معلوم است که اسماعیل عمومی اسرائیل و بنی اسرائیل است چنان که تفصیل اینها در کتاب احقاق الحق ذکر شده. و چه بسیار واضح است که در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی برنخاست که تابع شریعت موسی نباشد چنان که موسی تابع

شریعت پیغمبری دیگر نبود و خود شریعتی داشت که در تورات ثبت بود و تمام بنی اسرائیل باید تابع شریعت موسی باشند و مکمل احکام تورات باشند چنان که در تورات ثبت است که احکام تورات مخصوص جوق بنی اسرائیل است و جمیع بنی اسرائیل شریعتشان شریعت موسی باید باشد و از این جهت عیسی گفت که من نیامده‌ام که یک کلمه و یک حرف و یک همزه احکام تورات را تغییر دهم بلکه آمده‌ام که احکام تورات را تکمیل کنم. پس اگر کسی طالب حق باشد که تصدیق موسی و انبیای بنی اسرائیل و عیسی را خواهد کرد و اگر کسی طالب حق نیست که نیست. **فما تغنی الایات و النذر عن قوم لایؤمنون** و به این بهانه که کسی بخواهد بهانه بگیرد که انتظار پیغمبری را بعد از موسی و عیسی باید کشید و لکن آن پیغمبر هنوز نیامده و بعد از این باید بیاید این بهانه در نزد خدا مسموع نخواهد بود چرا که پیغمبری به همان نام و نشان که موسی و عیسی و یحیی و سایر پیغمبران بنی اسرائیل خبر داده بودند آمد، **فلما جاءهم ماعرفوا کفروا به**. و به این بهانه که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) معجزی نداشت و قرآن او هم معجز نیست، چنان که در نوشته این غیور نوشته، در نزد خدا این عذر مسموع نخواهد بود. چرا که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پیش از آنکه قرآنی بر او نازل شود و پیش از آنکه مبعوث گردد صاحب معجزات بسیار بود چه جای بعد از بعثت و قرآن مجید یکی از معجزاتی است که بعد از بعثت او بر او نازل شد و او در ابتدای ظهورش به این دنیا در وقت طفولیت تا زمان رحلت او از این دنیا هرگز سایه نداشت و از اول تا آخر عمر همیشه نورانی بود که

در هر ظلمتی نور او تابان بود به طوری که سوزن را در نور او ریسمان می کشیدند، و از اول عمر تا به آخر همیشه در آفتاب گرم ابری بر او سایه می انداخت و سایه بان او بود، و در میان هر جماعتی که می ایستاد یک سر و گردن از همه جمعیت بلندتر بود و در میان هر جماعتی که می نشست یک سر و گردن از همه نشستگان بلندتر بود. و هر یک از این مذکورات متجاوز از هزار دفعه بود که تعداد آن نتوان کرد. و هرگز باران، او و همراهان او را اذیت نمی کرد و بسا آنکه در مقابل او ابر شکافته می شد و بر او نمی بارید. و تفصیل معجزات و غرایبی که پیش از بعثت او از او ظاهر بود این مختصرات گنجایش آنها را ندارد چه جای معجزاتی که بعد از بعثت او در میان بود.

و اگر کسی از یهود و نصاری و سایر مردم بگوید که این معجزات منقوله ادعائی است که مسلمانان می کنند و ما اولاً می گوئیم که اینها دروغ است، و ثانیاً می گوئیم که شاید بعضی از اینها سحر بوده نه معجز، و ثالثاً می گوئیم که از برای ما صدق و کذب آنها معلوم نشده پس بر ما حجت نخواهد بود.

پس عرض می کنم که در اینکه معجزات هر پیغمبری از برای غیر مشافهین به نقل و سمع است شکی در آن نیست. پس اولاً روی سخن را به نصاری می کنم و می گویم که اگر کسی از یهودیانی که ایمان به عیسی نیاورده اند به نصاری بگویند که معجزاتی که نصاری نسبت به عیسی می دهند ادعائی است که می کنند و ما اولاً آنها را دروغ می دانیم، و ثانیاً اگر خارق عادت می هم از او ظاهر شده سحر بوده، و ثالثاً از برای یهود

معلوم نشده که آیا او معجزی داشته یا نداشته پس حجت الهی تمام نیست و چیزی که صدق و کذب آن بر ما معلوم نیست نمی توانیم تصدیق آن کنیم نهایت تکذیب هم نمی کنیم، پس نصاری در جواب یهود بی ایمان چه خواهند گفت؟ پس اگر نصاری به یهود بگویند در جواب که موسی پیش از آمدن عیسی خبر داد که از دختر دوشیزه تولد خواهد کرد و همین خارق عادت است که موسی قبل از وقوع آن خبر به آن داده پس بر یهود حجت الهی تمام است به قول موسی و وقوع آن خارق عادت بعد از اخبار او به طوری که یهود نمی توانند بگویند که موسی اخبار به آن نکرده.

پس اگر یهود فی الواقع ایمان به موسی دارند و تصدیق قول او را می کنند باید تصدیق کنند قول عیسی را و ایمان به او بیاورند، پس حجت الهی بر یهود تمام است به اخبار موسی و وقوع آنچه او خبر داده بود قبل از وقوع آن. و اگر یهود گفتند که مقصود از دختر دوشیزه مریم نیست بلکه مریم با یوسف سر و کاری داشت و نامزد او بود و عیسی پسر یوسف بود اما دختر دوشیزه دختر پیغمبری بود که آن پیغمبر یک وقتی در حمام جلق زد و نطفه او در حمام ریخته شد و بعد دختر او به حمام رفت و به جایی که پیغمبر جلق زده بود و نطفه او ریخته بود نشست و نطفه پدر به رحم دخترش داخل شد و حامله شد و دوشیزه بود، آیا نصاری چه جواب خواهند گفت؟ و حال آنکه در کتب عهد عتیق این حکایت هست و شما آن کتب را محرّف هم نمی دانید. و اگر نصاری بگویند که اعتراف خود یوسف و خود مریم و خود عیسی به این حکایت و معجزات بسیاری که از عیسی ظاهر شد دلیل است بر آنکه مقصود موسی از دختر دوشیزه،

مریم است، پس مسلمانان هم به همین نسق بلکه محکمتر می گویند که موسی خبر داد که در میان بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی برخواهد خاست و پیغمبری مثل موسی از برادران بنی اسرائیل برخواهد خاست و در اینکه بنی اسماعیل برادران بنی اسرائیلند شک نیست حتی آنکه در تورات است که موسی اولاده لوط را برادران بنی اسرائیل خطاب می کرد و حال آنکه لوط برادر اسحق نبود و اسماعیل برادر او بود. باری، و درباره عیسی و مریم توانستند بگویند که دوشیزه دیگر غیر از مریم حامله شد و درباره پیغمبر آخرالزمان (صلی الله علیه و آله وسلم) نمی توانند بگویند که محمدی دیگر مقصود موسی بوده، چرا که محمد نامی به غیر از پیغمبر آخرالزمان ادعای نبوت نکرد و اظهار هزار و یک معجز نمود. و علاوه بر اخبار موسی اغلب انبیای بنی اسرائیل خبر از آمدن پیغمبر موعود دادند به طوری که معروف بود در میان یهود که فریسیان از یحیی پرسیدند که آیا تو مسیحی یا ایلیاهی یا آن پیغمبر موعودی که غسل تعمید می دهی؟ چنان که گذشت و تفصیل آن در کتاب احقاق الحق است.

و همچنین اگر کسی که ایمان به موسی ندارد مثل گبرها و مهابادیان بگویند که اولاً آنچه نسبت می دهید به موسی که صاحب معجز بود دروغ است و ثانیاً اگر چیزی هم از او ظاهر شد مثل اژدها شدن عصای او، سحری است که اظهار کرده مثل آنکه سحره آل فرعون هم عصاهای خود را انداختند و به صورت مارها شدند نهایت اژدهای موسی بزرگتر بود چنان که فرعون گفت: **انه لكبير كم الذی علمکم السحر**، و ثالثاً که اگر

یکی از منکران موسی بگوید که اگر هم موسی صاحب معجزات بوده بر من ظاهر نشده و صدق و کذب آن را نمی دانم پس حجت الهی بر من تمام نیست و من نباید تصدیق کنم چیزی را که صدق آن را نمی دانم. و همچنین اگر کسی ایمان به زردشت و سایر پیغمبران عجم نداشته باشد از همین قبیل حرفها را نسبت به پیغمبران مهابادیان می تواند گفت. پس عرض می کنم که از این قبیل سخنها اختصاصی به دین خاصی ندارد و هر طایفه ای که انکار دینی را دارند از این قبیل بهانه ها را می توانند در بی دینی خود اظهار نمایند و اگر از این قبیل سخنها عذر موجهی بود باید عذر جمیع طوائف که ایمان به حقی ندارند مسموع باشد و حجتی از برای اهل حقی بر حقیّت خود اقامه نشده باشد و باید هیچ کافری یافت نشود، زیرا که هیچ کافری نمی گوید به صاحب حقی که من می دانم که تو حق می گویی و می دانم که مستحق تصدیق هستی و لکن من تصدیق تو را نمی کنم بلکه همه کفار نسبت به هر داعی حقی از همان سخنانی که ذکر آن گذشت می توانند بگویند و ایمان به او نیاورند.

پس عرض می کنم که به اتفاق عقل و نقل جمیع اهل ادیان آسمانی حجت الهی بر خلق تمام باید باشد و هر پیغمبر بر حقی حجت الهی را بر خلق تمام کرده و دین الهی را به آن کسان که باید برساند رسانیده و خلق بعضی از ایشان امر الهی را از روی فهم و شعور قبول کرده اند و ایمان به آن آورده اند و بعضی بعد از اتمام حجت بر ایشان دانسته و فهمیده تعمّد بر انکار او کرده اند و کافر به او شده اند. و عرض می کنم که جماعتی که تعمّد بر انکار و کفر می کنند البته تا بتوانند انکار کنند

معجزی را که از هر پیغمبر برحقى به ظهور رسیده انکار خواهند کرد و لاحقین ایشان تابع سابقین خود خواهند شد در انکار او و اگر امری از آن پیغمبر برحق ظاهر شده که کفار به او نتوانسته اند که انکار کنند آن امر را سحرى مستمر نامیده اند و لاحقین ایشان تابع سابقین خود شده اند، و اگر بعضی از لاحقین بخواهند اظهار کنند بی غرضی خود را در نزد بعضی از مردم خواهند گفت که ما حقیقت و بطلان آن پیغمبر را نمی دانیم پس حجت بر ما تمام نیست چرا که نمی دانیم صدق و کذب آن پیغمبر را. و بسا آنکه اظهار کنند در نزد مردم که ما طالب حق هستیم و مجاهدیم پس اگر دانستیم صدق آن پیغمبر را تسلیم او را خواهیم کرد.

پس عرض می کنم که شکی نیست در اینکه دین و آئین هر پیغمبر برحقى در نزد دشمنان و کافران به او مضبوط نیست و دین و آئین او در نزد دوستان و مؤمنان به او مضبوط است و این امر معروض اختصاصی به پیغمبر برحق خاصی ندارد بلکه در حق هر پیغمبر برحقى جاریست. پس اگر کسی واقعاً طالب حق است باید امر هر پیغمبری را در نزد دوستان و مؤمنان به او طلب نماید نه در نزد دشمنان و کفار به او، پس اگر رجوع به دوستان و مؤمنان به او شد و جمیع دوستان و مؤمنان به او حکایت کردند و روایت نمودند معجزی را از آن پیغمبر برحق، البته آن معجز صادر شده مثل عصای موسی و زنده کردن عیسی و نورانی بودن پیغمبر آخرالزمان (صلی الله علیه و آله وسلم) در جمیع احوال و شق القمر به امر او و امثال این امور. و اگر بنا باشد که شخصی علی العمیا انکار کند آنچه را که خود ندیده از پیغمبر برحقى [مانند - ظ] عصای موسی و ید بیضای

او و مرده زنده کردن عیسی و معجز هر پیغمبر برحقى ، باید امر هر پیغمبرى که در میان نیست و رحلت کرده یا غایب شده محل شک و شبهه باشد، و اگر نباشد که امر هر پیغمبر برحقى در نزد دوستان و مؤمنان به او مضبوط باشد و دوستان و مؤمنان به او در هر زمانى موجود باشند، امر هر پیغمبر برحقى به طور سهولت به دست طالب حق خواهد آمد و کسى که انکار چنین امرى را از روی تعمد بکند حجت خدا بر او تمام خواهد بود. و اگر شخص عاقل مردد شود که تصدیق کند خدایى را که گفته حجت من تمام است یا تصدیق کند خلقى را که انکار پیغمبر برحقى را مى کند یا مى گوید حجت الهى تمام نیست ، پس شخص عاقل البته تصدیق خدای خود را خواهد کرد و تکذیب شخص منکر یا متوقف را خواهد نمود. در خانه اگر کس است این حرف بس است و اگر کس نیست که نیست. والسلام على من اتبع الهدى واحترز عن الهوى و صلى الله على محمد وآله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين. وقد تمت الرسالة فى عصر يوم الاحد الخامس عشر من شهر صفر المظفر من شهر سنة ١٣١٤ حامداً مصلياً مستغفراً.